

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادله انحصار خاتمیت وحی برای پیامبر اسلام

ختم وحی، نبوت و رسالت

کل شئون وحی رسالت و نبوت و کلاً وحی هدایت مکلفان توسط خاتم رسولان و پیامبران حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بر اساس ضرورتی روشن و غیر قابل انکار از ادله کتابهای آسمانی و خصوصاً آیاتی از قرآن و سنت قطعیه پایان یافته است.

به منظور پایان دادن به دعاوی رسالت و نبوت پس از حضرتش و مایوس نمودن امیدهای کسانی از گذشتگان مانند غلام احمد قادیانی، علی محمد باب، حسینعلی بهاء و معاصرانی لبنانی و ایرانی و آیندگان که دعوی رسالت پس از رسول اسلام را داشته یا خواهند داشت نصوصی از کتابهای آسمانی به اختصار بنظر خوانندگان عزیز می رسد. دلیل ما بر ختم وحی و ختم رسالت و نبوت آیاتی چند از کتب آسمانی است که نمونه ای از آنها را بازگو می کنیم. ابتدا در مورد وحی سخن را این گونه آغاز می کنیم که وحی دارای درجات و مراتبی است: اول وحی شیطانها به یکدیگر «شیاطین الإنس و الجن یوحی بعضهم إلی بعض زخرف القول غرورا» (انعام: ۱۱۲) شیطانهای انس و جن وحی می کنند بعضی بر بعضی دروغهای زینت یافته را از روی غرور. طبق این آیه کارها و اعمال شیطنت بار بی ارتباط با پیامهای شیطانی نیست. ادعای دروغین وحی ربّانی خود یکی از مصادیق وحی و تلقین شیطانی است. چه بسا خود فرد گمراه بدلیل غوطه ور بودن در آن از آن آگاهی ندارد. «و هم یحسبون أنّهم یحسنون صنعا» (کهف: ۱۰۴) و می پندارند که ایشان نکو کار را انجام می دهند.

دوم وحی به جمادات مثل زمین «بأن ربك أوحى لها» (زلزال : ۵) که پروردگارت برای زمین رمزی در تکوینش قرار داده که بدینوسیله گیرنده صدا و سیمای اعمال مکلفان است.

سوم وحی به حیوانات مثل زنبور عسل «و أوحى ربك الى النحل أن اتخذي من الجبال بيوتاً و مما يعرشون» (نحل: ۶۸) پروردگارت به زنبور عسل رمز داد که از کوه ها لانه هائی برگزین....

چهارم وحی خاصّ موضوعی به مومنین مانند مادر موسی. «و أوحينا إلى امّ موسى أن ارضعيه» (قصص: ۷) به مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر بده و....

پنجم وحی عام موضوعی به مومنین «إنّ الذين قالو ربنا الله ثمّ استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنّه الّتی كنتم توعدون» (فصلت: ۳۰) محققاً کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس پایداری کردند فرشتگان بر آنان فرود می آیند که.... که از این مرحله تعبیر به وحی نشده بلکه به عنوان نزول ملائکه یاد شده است. این معیت و تنزل پی در پی ملائکه جهت همراهی مومنین با استقامت از رحمت عام و نوعی الهام الهی است. این گونه وحیها متقطع نشده و احياناً استمرار دارند چنانکه کلاً از وحی احکام الهی جدا هستند.

کسانی از صاحب نظران مانند ابن عربی، شهاب الدین سهروردی، جنید بغدادی، عبدالقادر جیلانی و سایرین استمرار اینگونه وحیها را با وحی رسالتی و احکامی خلط کرده و التقاط نموده اند. در حالیکه وحی رسالتی خاتمه یافته و سایر وحیها در شرایط خاص خود استمرار دارد که در جای خود بحث شده است.

ششم وحی نبوءت که اولین رتبه گیرندگی وحی احکام است بدون رسالت در فرستندگی آن مانند لقمان که تنها رسول خود بود و رسالتی برای ابلاغ به دیگران نداشت.

هفتم وحی رسالتی یعنی مأموریت و رسالتی است از طرف خدا برای فرستادن و ابلاغ احکام به دیگران اعم از وحی مستقل چون وحی پیمبران اولوالعزم با وحی حاشیه ای مانند وحی بر رسولان دیگر که تکرار همان وحیه است.

و به طور کلی رسالت همچون نبوءت و نبوت و کلاً وحی هدایت مطلق و معصوم برای کلّ مکلفین توسط خاتم المرسلین و النبیین تا یوم الدین به دلیل قرآن و سنت قطعیه و آیاتی از کتب پیمبران پایان یافته است. درست است که رسالت اعم است از نبوت و نبوت رفعتی است در رسالت، ولی آیاتی چند هر دو را به وسیله حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتمه یافته می داند:

۱- «و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل» (آل عمران: ۱۴۴) محمد نیست مگر رسولی که تمامی رسولان پیش از او آمده و جمعاً رسالت را پایان داده اند. «الرسل» به اصطلاح جمع محلی به لام و مفید استقراق است به این معنی که کل رسولان صد در صد قبل از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده اند پس حضرتش پایان دهنده رسالتهاست و همین یک آیه در اثبات ختم رسالت کافی است و بیان واقع آن جای هیچ شک و وسواسی باقی نمی گذارد. با این وجود آیات دیگری نیز هستند که به آنها نیز می پردازیم.

۲- «هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق» (توبه: ۳، صف: ۹، فتح: ۲۸) او کسی است که فرستاد پیامبرش را برای هدایت و دین پابرجا در این آیه «أرسل» ماضی است و دلالت بر مستقبل نمی کند. یکی از مدعیان معاصر این آیه را چنین توجیه می کند که «أرسل» مقابل آینده نیز می شود زیرا در آیه ۴۸ فرقان می فرماید «هو الذی أرسل الریح» او کسی است که بادها را فرستاد. چون بادها در آینده نیز فرستاده می شوند پس «أرسل» شامل آینده نیز هست در نتیجه رسول یا رسولانی هم در آینده فرستاده خواهند شد که «أرسل» نه تنها گذشته است بلکه شامل رسالتی در آینده نیز هست. پاسخ می دهیم که «أرسل الریح» نیز ماضی است و دلالت بر آینده نمی کند و مراد،

بادهای گذشته می باشد. برای فرستادن بادهای آینده آیه ۵۷ اعراف می فرماید : «هو الذی یرسل الریاح» است. دلیل دوّم از نظر ادبی این است که : ماضی یا موقت است یا استمراری و معنی استمرار، استمرار در گذشته است. مانند حسن رفت و حسن می رفت. بنابراین اگر «أرسل» بمعنی استمرار هم باشد ، استمرار در ماضی خواهد بود. کما اینکه یرسل استمرار در مضارع است البته نوع دیگری از ماضی استمراری در زبان عربی استعمال می شود و آن آمدن کان بر سر فعل مضارع است. مانند : (کان یرسل) که ارسال را بصورت مستمر و منحصر در گذشته بیان می دارد. در آیه ۵۱ شوری آمده است : «و ما کان لبشرٍ أن یکلمه الله وحياً أو من ورائی حجاباً أو یرسل رسولاً» «ما کان» مربوط به کلّ زمانهای وحی است که اگر کان در این آیه نبود خود دلیلی بر استمرار رسالت بود. لکن کان طبق تعریف قواعد عربی ارسال رسولان را در کلّ زمانهای رسالت در انحصار گذشته شامل است و آیات دیگر نیز موید آن هستند و لذا آیات ختم رسالت من جمله این آیه با قید کان یرسل زمانهای رسالت را در گذشته و به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان یافته معرفی می کند. دلیل سوّم این است که اگر به فرض در آیه ای با وجود قرائتی قطعیه در مورد موضوعی جداگانه فعلی ماضی با وجوهی جهت آینده نیز بکار رفته باشد دلیل بر این نیست که هر جا بخواهیم ماضی شامل مضارع باشد بلکه ماضی تنها ماضی و مضارع تنها مضارع است و الاّ آیا تمام افعال ماضی در قرآن شامل مضارع هستند؟؟ مثلاً در آیاتی مثل ۲۶ حدید می فرماید : «و لقد أرسلنا نوحاً و إبراهیم» آیا حضرت نوح و ابراهیم دوباره فرستاده خواهند شد؟؟ چنین استدلالی برای تغییر دلالت افعال حرج و مرج و بی نظمی در قواعد ایجاد کردن است زیرا در قرآن مقدار بی شماری افعال ماضی بکار رفته است و اگر گفته شود اینها دلالت بر مضارع نیز دارند فصاحت و بلاغت قرآن از بین می رود ؛ در حالیکه دلالت مفاهیم قرآن با قرائن قطعیه درونی آیات مختصّ به خودشان است و امیال و علاقه های بیرونی تعبّدکنندگان خدشه ای بر آن وارد نمی کند.

۳- «إذ جائتهم الرسل» (فصلت: ۱۴) هنگامیکه کلّ پیامبران بسوی آنان آمدند... آمدن کلّ رسل را با حصر إذ و ال در الرسل در گذشته محقق دانسته است. زیرا جاءت ماضی است و الرسل جمع محلی بلام و مفید استغراق و دلالت بر کل رسل دارد که در گذشته همگی آمده اند و ختم ارسال رسولان پیش از نزول این آیات توسط محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) به انجام رسیده است.

۴- «ثمّ أرسلنا رسلنا تتری» (مومنون: ۴۰) رسولان ما همگی از پی یکدیگر بدون هیچ فاصله ای آمده اند. که تا قبل از بعثت رسول آخرین، لحظه ای زمین بدون رسول و حجت الهی نمانده و مدّعیانی که پس از گذشت قرن‌ها ادّعای رسالت کرده و می کنند شاید به سنت الهی واقف نبوده و نیستند که پس از خاتم المرسلین کتاب الهی رسول و حجت و قانون خدا در زمین است و اگر نبود بلافاصله پس از حضرت ختمی مرتبت باید رسولی معرفی می شد نه پس از چهارده قرن که مخالفت تتری است.

۵- «لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و أنزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغیب» (حدید: ۲۵) در مورد ارسال توضیح داده شد که ماضی است و رسل جمع مضاف است به اصطلاح تمامی لغات جمع مضاف دلیل بر عموم استغراق است یعنی الرسل کلّ رسولان را شامل است که هنگام نزول قرآن و بعثت رسول آخرین کل رسالت‌های الهی به اتمام رسیده است. همچنین آیه، ارسال رسولان را بینات روشن و نزول کتاب و میزان الهی می داند و رسولی که دارای بینه محکم و استوار نباشد ادّعای او نیز سست و بی اساس است. مثلاً مدعی معاصر می گوید یکی از بینات من در رسالت من این است که آمده ام تا قرآن را برای مردم بخوانم و آنان را به ترجمه و تفسیر صحیح آن رهنمون شوم. جای بسی تعجب و تحیر است که مدّعی وحی به اعتراف خودش در نامه خصوصیش در زبان عربی کامل نبوده، و از نگارنده استدعای معرفی بهترین تفسیر و ترجمه قرآن را دارد. پس او که خودش مدعی وحی رسالت است نیازمند به غیر صاحب وحی شده که در

نتیجه خدای وحی کننده از نظر تخصص عربی از نگارنده ضعیفتر است. این رسالت ناتوان که در لفظ و معنای ظاهری قرآن عاجز است با این رسالت بجز نقصان لفظی و معنوی چه تحفه ای برای پیروان قرآن دارد؟ اصولاً قرآن روشنترین بیانات است و بیانگر و روشنگر خودش و دیگران است. که در روش بیانیش نیز بالاترین اعجاز است. «تبیاناً لكل شیء» (نحل: ۸۹) تبیین کننده برای کل مطالب است و نیازی به روشنگر ندارد. حتی درک بیان قرآن ساده تر از درک و فهم بیانات دیگر می باشد. «و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر» (قمر: ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰) محققاً ما قرآن را برای روشنگری حقایق بسی آسان فهم نمودیم آیا کسی هست که آنرا تفهم کند؟ اصولاً بعد از بیان روشن و واضح قرآن چه نیازی به روشن کردن است؟ و اگر بیان قرآن روشن نباشد ۱۴ قرن به مکلفین خیانت شده است. وانگهی صرف نظر از اشکالات دیگر، بیان مدعی رسالت بعدی یا موافق قرآن است که تحصیل حاصل است و نیازی به رسالت ندارد. یا مخالف قرآن است که بیان مخالف قرآن حتی از رسول خدا هم پذیرفته نیست، و برای محل و محور بودن بیان قرآنی حضرتش در خطبه منی فرمود: (محققاً دروغ سازان علیه من بسیار شده اند و زیادتر می شوند. پس هر که بر من دروغی جعل کند جایگاهی پر از آتش خواهد داشت. پس اگر حدیثی از من نقل شود که موافق کتاب الله است من آنرا گفته ام و اگر حدیثی نقل شود بر خلاف کتاب الله هرگز من آنرا نگفته ام.) بنابر این ملاک سنجش افکار و اقوال حتی بیانات منقول از رسول اسلام طبق فرموده ایشان تنها کتاب الله است. مدعی بعدی با اقرار به نقصان علم خویش چه روشنگری می خواهد داشته باشد؟ خواندن قرآن برای دیگران چگونه بیینه ای است که همگان دارای آن هستند؟ همه قرآن می خوانند و به اندازه خویش آنرا می فهمند و نکاتی را هم که کمتر متوجه نمی شوند از صاحب نظران جویا می شوند. بنابراین همه باید ادعای رسالت کنند و یا اینکه مدعی رسالت کسی مانند همه است. و بالاخره قرآن خود بیانگر درست و نادرست ترجمه ها و تفسیرهای گوناگون خود است، و نیز به بیان دیگری حتی بر مبنای وحی نیازمند نیست.

۶- «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته» و آیه بعد: «و آخرین منهم لما یلحقوا بهم» (آیات ۲ و ۳ جمعه) رسولاً مفرد است که بدلیل بعث ، مبعوث شده است. ولی در مورد رسالت ، کل امیین را در دو بعد زمانی شامل است : ۱- «بعث فی الامیین رسولاً منهم» ۲- «و آخرین منهم» که جمع است. یعنی امیین دیگری که بعداً تا آخر زمان تکلیف به اینان ملحق می شوند. زیرا او در «و آخرین منهم» کل مکلفان دیگر را شامل است ، که همگان _ چه در زمان حضرتش و چه در دیگر زمانها _ مشمول این رسالت می کند. همچنین رسولاً مفرد است ، اگر قرار بود رسول دیگری برای آخرین بیاید باید می فرمود بعث فی الامیین رسولاً منهم ، بنابراین همان یک رسول برای کل زمانهای بعد از خود نیز خواهد بود. مدعی رسالت معاصر می گوید چگونه رسول قبلی برای آیندگانی که نیامده اند کتاب را تلاوت می کند ؟ پاسخ این است که اصولاً هدف از بعثت انبیاء و رسولان این است که آنان وحی اولیه را برای مردم تلاوت کنند. پس از این تلاوت اولیه همگان بنوعی مأمور تلاوت آن برای یکدیگر هستند. اگر تلاوت خود رسول برای کل مکلفین به اسلام مراد باشد با مرگ حضرتش ، دین و قرآنش هم مرده است. آیا در زمان رسول اسلام تنها ایشان بود که آیات را تلاوت می کرد ؟ و آیا با کل مسلمین جهان برخورد می داشت که خودش برای همه قرآن را تلاوت کند ؟ در همان موقع نیز هزاران مسلمان آیات الهی را حفظ و برای یکدیگر بازگو مینمودند. که تا حال و آینده نیز ادامه خواهد یافت. همچنین مبین نوع تلاوت انتخاب شیوای کلمه «بعث فی الامیین» است که تلاوت بعثتی می باشد یعنی همان تلاوت اولیه. ما بقی رسول نیستند و تلاوتشان نیز رسالتی نخواهد بود. برداشت دیگر این مدعی بنا به علاقه و انتظارش در مورد آیه فوق این است که چون رسول اسلام از میان امیین برانگیخته شد در نتیجه رسول بعدی نیز یک امی خواهد بود تا حجتی باشد بر غافلان و همینطور صاحب نظران. باید گفت رسالت را شرائطی است که اصلش دارا بودن مقام وحی رسالتی است که علم وحی را به فرد امی انتقال می دهد و او را از کل علما برتر می سازد. یعنی صفت امی بودن مربوط به قبل از رسالت حضرت محمد

صلوات الله عليه می باشد ، که هیچ سواد خواندن و نوشتن نداشت ولی با رسالت وحی قرآنی وی از کل باسوادان عالمتر است. «و ما کنت تتلوا من قبل من کتاب و لا تخطه بيمينک» (عنکبوت: ۴۸) ای محمد تو پیش از نزول قرآن نه می توانستی کتاب بخوانی و نه چیزی بنویسی. این خود دلیل است که پس از نزول وحی علم خواندن و نوشتن و غیره را یافته است. آیا حضرت رسول در فهم معانی و درک آنها و تفسیر آنها برای دیگران نیازی به مشورت داشتند ؟ کسی که پس از رسالت نیز بگوید امی هستم نه تنها رسول نیست بلکه مورد رسالت نیز نمی باشد زیرا با وجود بهترین رسالت هنوز به امیت خود باقی است. مدعی رسالت در هر زمانی بایستی از کل علما عالمتر و فهمیده تر باشد و نیازی به مشورت در امور نیز نداشته باشد زیرا تنها طرف او وحی الهی است که راه صحیح را به او می نمایاند. البته اعلم علما بودن نیز خود کفایت نمی کند بلکه تنها شرط لازم و کافی ، اثبات وحی و علم الهی به اوست که تنها راه اثباتش با ارائه معجزات بی نظیر رسالتی مانند شق القمر و اژدها شدن عصا و دمیدن روح در گل مرده و زنده کردن مردگان و نظایر آن امکان پذیر است. و بالاخره اگر صرف امی بودن نشانه رسالت است روی این اصل کل امیها عالم رسولند ، آری امی بودن پیش از وحی از مویدات این رسالت است. ولی اصل وحی نیاز بدلیلی قاطع دارد که کلاً نسبت به وحی پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) منقطع شده است ، و حتی اگر هم بر فرض محال مرعی وحی دلیل قاطعی بر رسالتش داشته باشد ادله پایان یافتن رسالت وحی قطعاً آنگونه دلیلی خیالی را برکنار می کند:

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

نباشد غم در این دلها اگر زائل شدند مشکلها...

۷- «و تمت کلمه ربک صدقاً و عدلاً لا مبدل لکلماته و هو السميع العليم» (انعام: ۱۵) و تمام شد کلمه پروردگارت - که همگی - صدق و عدل است و تبدیلی برای کلماتش نخواهد بود و او بینای آگاه است. آیه اتمام کلمه پروردگار که همان وحی است را بیان

می دارد و آیا پس از آن باز هم کلمات صدق و عدل وجود دارد؟ طبق آیه کلمات صدق و عدل الهی پایان یافته و هر کلمه ای بعنوان هدایت مکلفین پس از قرآن از روی صداقت و عدالت نخواهد بود بلکه کذب و ظلم است اعم از کلمه مدلول و مراد الهی یا کلمه دال و توضیح دهنده مراد الهی، اگر بعنوان وحی ادعا شود. روی این اصل مدعیان وحی پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کلاً دروغگو و ستمکارند، بخدا دروغ می بندند و بقرآن ستم می کنند که گوئی نامفهوم و گنگ است، و در طول چهارده قرن دلالتش کافی نبوده و در زمان ما دلالتی منفصل بوحی رسالتی پس از آن آمده است.

۸- «کلمه الله هی العلیاء» (توبه: ۴۰) کلمه الهی _ قرآن _ بالاترین و والاترین بیانات است و نسبت به مقاصد الهی برترین بیان کننده صادقانه و عادلانه است. حتی از بیان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز روشنتر است. بنابراین در تبیین مرادات و مقاصد الهی پس از قرآن نیازی بغير قرآن نیست تا کسی رسالتی در بیان و تفسیر آن پیدا کند. خود قرآن بهترین و آخرین رسول الهی در تبیین مرادات الهی الی یوم القیامه است و رسالت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها ابلاغ آن به دیگران بود «و ما علی الرسول الا البلاغ المبین» (نور: ۵۴) و حتی حضرتش در مقام تبیین و تفسیر نبود بلکه تنها در مقام تلاوت و بیان قرآن بودند. «أولم یکفهم أنا أنزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم» (عنکبوتک: ۵۱) قرآن تنها بیان کافی و مکفی برای کل مکلفان است و مبین مطالب دیگر و حتی مبین و نشانگر رسالت رسول الله العظیم (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد نه اینکه نیازمند به بیان دیگران باشد. اگر نیازمند باشد عاجز است و معجز نیست. نشانه اعجاز قرآن در قدرت بیان و تبیین است چرا که از ناحیه علم محیط و مطلق الهی صادر شده است چنانکه خدا در ربوبیت و خالقیت نیازی به دیگران ندارد در بیان احکام و مرادات خود هم نیازی بغير ندارد. اگر کسی از معقولات و معلومات برونمی خارج قرآن استفاده نماید بهمان مقدار به خطا رفته است.

۹- «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء:۹) همانا این قرآن به هر آنچه که پابرجاتر است هدایت می کند. که پایدارترین و رساترین راههای هدایت را در انحصار قرآن می داند. آیا بیان مدعی رسالت پس از قرآن بیان بهتری خواهد بود؟؟ قرآن به گونه ای محکم و استوار مرجع و منبع و مبین تمامی بیانات است و هم مفسر خویشتن و نیازی به مفروضات و علائق و انتظارات برونی ندارد. همین یک آیه پاسخگوی کل کسانی است که گفته یا می گویند قرآن را نمی شود فهمید دال و مدلول آن مورد ظن و ابهام است ، یا اینکه قرآن متن صامت است و فهم آن فهم بشری است. در اینصورت چگونه اقوم و پابرجاست؟؟ چگونه توانائی هدایت برترین را دارد؟ مقام عصمت بیان قرآن فوق اعجاز کل انبیاء است و افتخار رسول اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به این بود که بیان کننده آن بر مردم است. قرآن تنها مبنا و ملاک سنجش افکار و اقوال است و اگر ظنی الدلّاله باشد یا صامت ، هدایتگر و مبنای حل اختلافات نخواهد بود. «واتل ما أوحى إليك من كتاب ربك لا مبدل لكلماته و لن تجد من دونه ملتحدا» (کهف:۲۷) معین بخوان آنچه را که وحی شده است بسوی تو از کتاب پروردگارت که هیچ تبدیلی در کلماتش نخواهد بود و هرگز تا ابد پناهمگاهی جز قرآن نخواهی یافت. نه در دلالتش ، نه در مدلولاتش. که اگر در دلالتش ضعفی باشد مقاصدش نیز ضعیف خواهد بود. «و یمح الله الباطل و یحق الحق بکلماته» (شوری:۲۴) خدا با کلماتش باطل را محو و حق را پابرجا می سازد. پس با بیان قرآن که تمامی صدقها و عدلها را بیان فرموده کل باطلها را ابطال و کل حقها را اثبات کرده است. روی این اصل دعوی وحی بعد از آن بمنظور تبیین قرآن یا هر عنوان دیگری باطل است و کذب و ضلالت است. اصولاً قرآن هر دوی دال و مدلول را بعنوان پایان کل دالها و مدلولها داراست. چنانکه مقاصد قرآنی نسخ و تبدیل پذیر نیست بیان قرآن نیز چنانست. و مختصراً هدایت معنوی برتر قرآن بر پایه هدایت و روشننگری برترش می باشد ، پس هدایت لفظی و دلالتی قرآن حتی از هدایت کلمات رسول هم برتر است ، و آیا بیان مدعی رسالت معاصر از هر دوی قرآن و رسول قرآن برتر است؟ کسی که با استناد به آیاتی چند _ که بر خلاف مرادش دلالت

دارد _ برای رسالت خود بمنظور تبیین قرآن استدلال می کند مدعی است وحی رسالتی او برای حل اختلاف در تفسیر قرآن است. درست است که برداشتها از قرآن متفاوت است ولی حل این اختلافات بعهده خود قرآن می باشد نه دیگران که قرآن تبیاناً لکل شیء است. آیا قرآن بیانگر مطالب دیگر هست ولی بیانگر خودش نیست؟؟ تنها راه شایسته فهم قرآن استفاده از ابزارهای درونی قرآن است ، به این ترتیب تبیین اختلافات تنها با قرآن است : «و ما أنزلنا عليك الكتاب إلا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه» (نحل: ۶۴) و ما این قرآن را بر تو نفرستادیم مگر اینکه بوسیله آن اختلافاتشان را تبیین کنی. یا به قولی با مثالی آیات تعبیر کند ولی دارای علائق و انتظارات برونی باشد بطور قطع به تفسیر صحیح نخواهد رسید و به بیراهه می رود. کسی که علاقه دارد رسول باشد و در قرآن انتظار خود را می بیند و رسالت خود را تماشا می کند و علاقه دارد آنرا به اثبات رساند در حقیقت قرآن را در آئینه فکر و علاقه و انتظار خود دیده است. حال اینکه بایستی خود را در آئینه آیات قرآن سنجید. و بالاخره بیان رسالتی او احتمالی است افزون بر اختلافات دیگر که با سنجش با خود قرآن زشت و زیبایش آشکار می شود. قرآن قویترین بیانات است و به هیچ عامل برونی نیازی ندارد. حتی رسول اسلام نیز به قرآن شناخته می شود نه اینکه قرآن به رسول. بالاخره هر سخنی بر خلاف قرآن باشد گر چه بر فرض محال از رسول قرآن باشد مردود است تا چه رسد از مدعی رسالت بیان قرآن. چرا که قرآن خود را گویا و ناطق حق می داند. «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق» (جاثیه: ۲۹) آری بیان و فقه گویا و ناطق قرآنی تنها قیم و کافی مردم است زیرا : «فأقم وجهک للدين القیم» (روم: ۴۳) «و ما أرسلناک إلا کافه للناس بشیراً و نذیراً ولكن أكثر الناس لا یعلمون» (سبا: ۲۸) که این رسالت قیم و کافه عهده دار نگرهبانی کل ناس است. پس هر که از این نگرهبانی بیرون آید و بر خلاف دلالتش سخن بگوید از ناس نیست بلکه از نسناس است. قرآن بهترین بیان الهی است که توجه و تدبر در آن قلب و اندام انسان مومن را به لرزه می افکند.

۱۰- «الله نزل أحسن الحديث كتاباً متشابهاً مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم و قلوبهم الى ذكر الله» (زمر: ۲۳) خدا بهترین حدیث را نازل فرمود (قرآن) که دو گانه همراه است _ یعنی آیاتش یکدیگر را معنی می کند _ و مردمان با ایمان از شنیدن درست آن بر اندامشان لرزه می افتد سپس اندام و دل‌هایشان بسوی خدا نرم می گردد. قرآن را أحسن الحدیث خوانده که قبلاً نازل شده است و خودش تشابهات خود را برطرف می نماید. «متشابهاً مثانی» و نیازی به هیچ عامل برونی ندارد تا کسی ادعا کند برای حل اختلافات آمده است. آیا بیان مدعی رسالت یا هر مدعی دیگر پس از قرآن أحسن یا حسن است؟؟ این آخرین کتاب آسمانی _ أحسن الحدیث _ نیست ، و بیان کسیکه آنرا بر خلاف دلالتش و بر ضد رسالتش معنی می کند أحسن الحدیث می باشد؟؟ اصولاً اختلاف در فهم ها و تجارب دینی بعلت استفاده نمودن و حتی برتری دادن عوامل برونی بر قرآن بوجود آمده است. اگر این عوامل اعم از افکار ، اقوال ، عقول و علوم بشری ، شخصیتها و ضرورتها و علاقه های ناپسند بکناری روند قرآن بهترین حجت الهی در برطرف ساختن تناقضات و اختلافات و کثرتهاست. «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» (آل عمران: ۱۰۳) که قرآن را تنها عامل وحدت و عصمت علمی معرفی می نماید. برای رها شدن از اختلافات شرط لا اله الا الله را اجرا کنیم. ابتدا با لا اله تمامی افکار و احادیث را کنار گذاریم سپس با الا الله یک حدیث را که أحسن الحدیث است برگزینیم و با اعتصام به او به وحدت و عصمت علمی دست یابیم. برای فهم آن از علاقه های خود نیز جدا شویم. مثلاً همین مدعی معاصر علاقه خود را در این آیه چنین تحمیل می کند و می گوید یکی از بینات من مقام اقشعرار همگام وحی بر من است. یعنی در بدنم حالت چندش و چالش ایجاد می شود. اولاً آیه درباره وحی به رسولان نیست بلکه خواندن و درک قرآن توسط مومنان را بیان می دارد. که در این حالت به خشوع افتاده و بدنشان به لرزه می افتد. ثانیاً اگر بر فرض محال پس از قرآن وحی دیگری نازل گردد آیا تنها کافی است که مدعی وحی بگوید بدنم می لرزد و هیچ دلیل دیگری غیر از لرزش و خواندن قرآن ارائه ندهد؟؟ پس همه

لرزشها و خواندن‌ها روی این اصل دلیل بر وحی خواهد بود. چون همه قرآن می خوانند و مومنان در حالت درک به لرزه می افتند. اگر شما برای ادعای وحی می لرزید ، قرآن را باز کرده و آیاتی را بدون هیچ ربطی استدلال می کنید ، دیگران می توانند شب و روز بلرزند و صدها برابر آن آیاتی را مورد استدلال قرار دهند. این اقشعرار مانند دلیل نفس ناطقه غلام احمد قادیانی است که می گوید نفس ناطقه پاک من خود تصدیق دارد به وحی خصوصی بر من. کل مدعیان وحی اینگونه ادعاهایی داشته و دارند و هرگز دلیلی بر اثبات آن نداشته اند. تا جائیکه مجبور شده اند در مفاهیم به نفع خود تغییراتی ایجاد کنند مانند علی محمد باب که می گفت لغات به من ایمان آورده اند. اگر بگویم برو و مراد من نرفتن باشد معنی برو ، نرو خواهد بود. اگر آیه ای بگوید رسالت و نبوت ختم شده و من بگویم نشده معنی لغات به اذن من تغییر پیدا می کند چون لغات به من ایمان آورده اند. این ادعاها خود بخود از درجه دلالت ساقط اند. لکن در جواب می گوئیم خدا و حضرت رسول برای بیان مقاصد خود از لغات مردم فهم استفاده نموده اند نه از لغات خدا فهم یا رسول فهم تا نافهم. مثلاً خدا در جائی که نمی خواهد با مردم سخن بگوید و مخاطب سخنش تنها حضرت رسول است از کلمات مقطعه استفاده کرده است. ال _ الر و امثال آن که مراد آن برای ما قابل درک نیست اما کل بقیه لغات برای مردم است. حتی خدا در مفاهیم تغییری ایجاد نکرده است تا چه رسد به مدعیان دروغین.

۱۱- «إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ. وَ حَفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ. لَا يَسْمَعُونَ إِلَّا الْمَلَائِكَةَ الْأَعْلَى وَ يَقْذِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ. إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ ثاقِبٌ» (صافات: ۱۲_۶) خدا برای نگهبانی از هر شیطان متمردی آسمان را حفظ کرده بگونه ای که نمی توانند گوش گیرند به ملاء اعلی و از هر جانب پرتاب می شوند. کل شیطانها از آغاز خلقتشان و خلقت آسمان از شنیدن وحی و کلام الهی محروم بودند. بعد از رسالت پیامبر اسلام رسولان جن تا چه رسد به مومنین آنها از

شنیدن وحی محروم شدند. طبق آیه ۱ سوره جن آنها وحی قرآن را می شنیدند که در آیات ۸ و ۹ شنیدن آنها را بعد از این تمام می کند: «و إنا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرساً شديداً و شهباً. و إنا كنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن يستمع الان يجد له شهاباً رصداً» ما اکنون آسمان را لمس کردیم و دیدیم پاسبانان شدید و نیزه های آتشین در آن فراوان است. ما در گذشته جایگاههایی از آسمان را برای شنیدن از ملاء اعلی بر می گزیدیم ولی اکنون هر که از ما بخواهد چیزی از ملاء اعلی بشنود نیزه ای آتشین را در انتظار خود می یابد. رسولان جن که پیش از رسول اسلام رسالت الهی داشتند و وحی الهی را می شنیدند پس از حضرتش بطور کلی از شنیدن وحی محروم شدند با آنکه توانایی رفتن و رسیدن به ملاء اعلی و جایگاه وحی را داشتند. این رسولان جن که جولانگهشان در کل آسمان و زمین است دیگر وحی را نمی شنوند تا چه رسد به بشر که جولانگاه محدودی در زمین دارد و بطریق اولی از شنیدن وحی رسالتی و نبوءتی محروم است.

۱۲- «قل يا أيها الناس إني رسول الله اليكم جميعاً» (اعراف: ۱۵۸) بگو ای مردم بدرستی که من رسول خدا بسوی شما و جمیع شما هستم. خطاب آیه الناس و اليکم جمیعاً کل انسانها را تا آخر زمان تکلیف شامل است و الا بلافاصله بعد از رحلت ایشان رسول یا نبی دیگری باید می آمد. مگر نه اینست که خدا از آدم تا خاتم بگونه ای سلسله وار رسولان خود را مبعوث می نمود «لقد أرسلنا رسلنا تترى» پس چرا بعد از رسول اسلام کسی نیامد و پس از هزار و چهارصد سال رسولی بیاید که چکند؟ اصولاً استمرار رسالت پس از رسول اسلام بر چه مبنا و به چه معناست؟ آیا بر مبنای تغییر شریعت و آوردن دین جدید است که خود بر خلاف ضرورت قرآن و سایر کتب آسمانی است. و یا بر مبنای تغییر شریعت و آوردن دین جدید است که ایندو با اهل شریعت آخرین تناقض دارد از جمله: «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم السلام دينا» (مائده: ۳) اليوم اكملت این روز یعنی روز رسالت شریعت الهی تمام گردید

و رضایت الهی برای دین اسلام تا آخر زمان تکلیف صادر شده یا استمرار رسالت بر مبنای تبیین شریعت است. قرآن خود تبیاناً لکل شیء است و تبیین کننده تمامی مجملات برونی است. نه آنکه نیازمند مبین برونی باشد و آیا تکمیل دین و نعمت الهی بدون تبیین آن امکان دارد و رضایت الهی بر همگانی شدن اسلام با ابهام آن منافات ندارد؟ بر فرض محال که رسالت استمرار داشته باشد آیا جداسازی میان قرآن و مبین آن خصوصاً با فاصله ۱۴ قرن قرآن را در طول این مدت از حجیت ساقط نمی کند که چون بیانش رسا نبود باید رسولی بیاید تا بیان ناقص قرآن را تکمیل کند؟؟ در هر صورت مدعی و مدعیان رسالت، قرآن را از نظر دال و مدلول ناقص پنداشته اند که به خود اجازه چنین دعوی داده اند. توجیه مدعی معاصر برای این حالت این است که خدا در این زمان می خواهد عذابی بفرستد و برای اتمام حجت خود رسولی را فرستاده است و استناد به این آیه می کند: «فهل ينتظرون الا مثل الايام الذين خلوا من قبلهم قل فانظروا اني معكم من المنتظرين ثم نجى رسلا و الذين آمنوا كذلك حقاً علينا ننج المومنين» (یونس: ۱۰۳ و ۱۰۲) آیا منتظران کنونی انتظار دارند مانند روزگاهای پیشین که معذب گردیدند بگو منتظر باشید که منمهم _ پیامبر _ با شما از منتظرانم. این انتظار عذاب مربوط به انتظار پس از مرگ است به سه دلیل:

یکی اینکه مسلمین از عذاب دنیوی مستثنی شده اند طبق آیه ۳۳ انفال: «و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون» هرگز خدا عذاب نمی کند آنها را تا در میانشان هستی و هرگز عذابشان نمی کند تا استغفاری در کار است.

دلیل دوم مستفاد آیه است یعنی اینان انتظار عذاب را می کشیدند و خطاب رسیده است که بگو منتظر عذاب باشید که منمهم از منتظرانم آیا پیامبر برای چه باید انتظار عذاب را بکشد؟ برای اینکه هر کسی به جزا و پاداش عمل خود برسد و این نمی شود مگر در قیامت که طبق آیه انفال نیز عذاب دنیوی منتفی است.

دلیل سوم «ثم ننجی رسلنا» سپس بعد از تعذیب تکذیب کنندگان رسالت محمدی نجات می دهیم کل رسل و مومنین خود را. نجات کل رسل و مومنین از نگرانیها و عذابها در انحصار پس از مرگ و یا رجعت است زیرا در دنیا انواع ناگواریها و عذابها را از طرف تکذیب کنندگان لمس کردند و چون رسلنا کل رسل اند که بر حسب آیات زیادی تا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده اند این خود دلیل چهارم است بر اینکه دلالت عذاب تنها در اختصاص عذاب قیامت است زیرا رسل قبلی از عذاب بعدی چگونه نجات خواهند یافت؟ در نتیجه این آیات ربطی به استمرار رسالت و نزول عذاب پس از رسول اسلام ندارد. در اینجا به آیاتی دیگر که بگونه ای تأویل گانه مورد استناد اینان قرار گرفته است اشاره می کنیم که یا دلالتی ندارد یا کاملاً سخنشان را نقض می کند.

۱۳- «و إذ أخذ الله میثاق النبیین لَمَّا آتیتکم من کتاب و حکمه ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمننّ به و لتنصرنّه» و هنگامی که خدا پیمان کل نبیین را گرفت که چون بشما کتاب و حکمت دادم سپس بعد از همه شما رسولی آمد، رسولی که تصدیق کننده چیزهایی است که با شماست حتماً بوی ایمان آورید و او را کمک کنید فرمود آیا اقرار کردید و بار گران این عهد را گرفتید؟ گفتند آری فرمود پس گواهی دهید و من با شما از گواهانم. اینجا مورد میثاق ایمان به رسول آخرین است که بعد از کل انبیاء خواهد آمد و از همه آنها برتر می باشد زیرا برای ایمان و نصرت بوی از کل انبیاء قبل، اخذ میثاق شده است. بنابراین دین رسول آخرین در انحصار امت اسلام نیست بلکه شامل کل نبیین نیز هست و همه باید به این رسول آخرین که از همه رسل و انبیاء برتر است ایمان بیاورند چرا که انبیاء ادیان قبل به او ایمان آورده اند و ایمان به او از شرائط وحیشان قرار گرفته است. در نتیجه ملت‌های آنان هم باید به میثاق انبیاء خود پاینده بوده و به او ایمان آورند. لذا تنها دین مورد رضایت الهی با رسالت محمدی دین مبین اسلام می باشد «و رضیت لکم الاسلام دینا» این رسول آخرین دارای امتیازاتی است:

۱- تصدیق رسالت بر پیامبران از اوست ، پس هر که را تصدیق نکرده کاذب است.

۲- ایمان کل انبیاء را به حضرتش از شرائط نبوتشان خواهند در حالیکه هیچ پیامبری گر چه کوچکترین پیامبران ، مأمور به ایمان به بزرگترین آنها نیست. که این «امن معه لوط» تنها معیت ایمان لوط را با ایمان ابراهیم بخدا مطرح کرده است. در اینجا گر چه نیازی به آیات کتب آسمانی دیگر نیست لکن برای تائید بیشتر مطلب تعدادی از آن آیات را می آوریم. گر چه این کتب تحریف شده اند لکن پیش بینی ها و مطالب درستی در آنها هست که وقوع آنها و تائید قرآن دلیل بر تحریف نشدن این دسته آیات است :

در باب سوم کتاب حبقوق نبی آیه سوم می فرماید : الوه متیمان یابو و قادوش مهر فاران سلاه شامیم هو دو و تهلاتو مالئاه ها آرص. خدا از تیمان می آید و قدوس از کوه فاران (می آید) برای همیشه (تا انقراض جهان) جلالش آسماها را بپوشاند و زمین از مدح و ثنایش مملو گردد. بر حسب مستفاد تورات و تصریح قاموس مقدس ، تیمان صحرای جنوبی است. به لحاظ اینکه محل نزول وحی بر حبقوق نبی ، بیت المقدس بوده مورد بشارت وی نیز کسی خواهد بود که از صحرای جنوبی بیت المقدس واقع است. یعنی می توان گفت : حبقوق نبی نخست بشارت از آمدن خدا از صحرای جنوبی بیت المقدس داده سپس مقصود از آمدن خدا را ظهور قدوس «حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)» و منظور از صحرای جنوبی را فاران (حرا) معرفی نموده است.

در آیه ۶ دو آیه پس از آیه فوق کتاب حبقوق می فرماید : هلخوت عولام لو. راهها و سنن آن قدوس (که از کوه فاران می آید) عالمی و جهانی است.

آیه ۱۶ باب پنجم کتاب سرود سلیمان می فرماید : حکو ممتقیم و کولو محمّدیم زه رعی نبت یر شللام. دهانش شیرین است و تمامش محمد است. این محبوب من است و این یار من است ای دختران اورشلیم.

آیه ۶ فصل نهم کتاب هو شیع نبی می فرماید : کیهنه هالخو مشد مصریم تقبصم موف تقبرم محمد لکسفام قیموش بیراشیم حوح باهالیهم. اینک که به جهت خرابی می روند مصر ایشانرا جمع نموده , موف ایشان را مدفون خواهد ساخت. محمد از برای نقره ایشان است. علف گزنه وارث آنها خواهد شد و در چادرهایشان خارها خواهد روئید. موف طایفه ای است در زمین مصر و پس از خرابی دوم بیت المقدس که بنی اسرائیل به مصر آمدند طایفه موف اجساد آنان را به خاک سپرد. محمد از برای نقره ایشان است یعنی پس از آنکه در خرابی دوم بیت المقدس بنی اسرائیل بسرزمین مصر رفتند محمد نامی خواهد آمد که بعنوان جزیه و حق الحمایه نقره از ایشان خواهد گرفت.

آیه ۱۵ فصل ۱۹ تورات مثنی خبر از ظهور پیامبری از میان بستگان برادران بنی اسرائیل می دهد که اینان با تحریفات و توجیهاتی بر خلاف صریح آیات خواسته اند نظرها را به پیامبری از دودمان بنی اسرائیل معطوف دارند و حتی برآمدند نام یکی از فرزندان خود را محمد گذارند ولی در فصل نهم آیه ۱۶ کتاب هوشیع نبی مذکور است که : و همتی محمدی بیطنام. یعنی می کشم آن فرزندی را که در شکم مادرانست اگر بخواهد نام او را (به جای محمد موعود) محمد گذارد. موافق بشارات فوق در کتاب ادریس هم از پیامبر و دوازده فرزند او خبر داده است. هنگامی که حضرت ادریس در بابل در عبادتگاه مشغول عبادت بود این حکایت به وحی الهی برایشان نازل شد : روزی میان فرزندان پدر شما آدم و فرزندزادگان او در تعیین افضل مخلوقات اختلاف شد بعضی گفتند پدر ما آدم افضل است و بعضی گفتند ملائکه برترند چون آدم و همسرش از دستور خدا سرپیچی کردند. بعضی گفتند جبرئیل افضل است تا اینکه داوری به حضرت آدم بردند. آنحضرت فرمود چون خدا مرا آفرید و از روح خود در کالبدم دمید من درست نشستم و در عرش نگریستم. پنج شب فورانی را در عرش هویدا دیدم. عرض کردم پروردگارا این انوار با عظمت کیانند ؟ خطاب رسید اینها اشرف مخلوقات اند. نقل از اصل سریانی : انی لهویوه انا لبرین وارخ لا الشمای و لا ال ارعا و لا الپردس و

لا الكهين و لا الشمس و لا السعير. اگر اینها نبودند من ترا نمی آفریدم نه آسمان و زمین و نه بهشت و جهنم و نه آفتاب و ماه را. عرض کردم نام اینها چیست ؟ خطاب رسید بساق عرش بنگر چون نگریستم این پنج نام مبارک نوشته بود : پارقلیط (محمد) ایلیا (علی) طیطه (فاطمه) شپّر (حسن) شپیر (حسین) و نیز نوشته بود : هلیلوه لت آله شوق منی (محمد) انوی داله. ای مخلوقات من تسبیح کنید مرا که نیست خدائی غیر از من و محمد فرستاده من است.

در جای دیگر در جزو وصایای مسیح به شمعون پطروس اینگونه آمده است : ای عیسی , بنی اسرائیل را بگو که او را تصدیق نموده , به وی ایمان آورند. عرض کردم : یا آله منی لی آه ؟ مری آله یا یشوع محمد نوی داله لکله عالم طووا عاله من نبی و طووا لشمعیان دقلو بختتو را با و برونو حتجا اشتمه و اسرا شنی بار دیوخ بت شادرنی.

پروردگارا کیست آن بزرگوار ؟ فرمود خدا , ای عیسی او محمد فرستاده خداست برای تمام جهان. خوشا بحال این پیمبر و آنانکه بگفته اش گوش فرا دادند. ششصد و ده سال پس از تو او را برسالت مبعوث خواهم کرد. جمله «لکله عالم» برای تمام جهان , جهانی بودن حضرت محمد را می رساند.

همینطور چنین بشارتی در تکوین ۱۷ آیه ۲۰ بدان تصریح فرموده است : و لیشمعیل شمعتیخا هینه برختی اوتو و هیفرتی اوتو و هیربتی اوتو بمئه مئه شنیم عاسار نسیئیم و ننتیو لغوی عادل. ای ابراهیم دعای ترا در حق اسماعیل شنیدم اینک او را برکت داده بارور گردانیده بمقام ارجمند خواهیم رسانید. بوسیله محمد و دوازده امام از نسل وی او را امت برگزیده خواهم نمود. در انجیل برنابا فصل ۵۵ که تمام آیاتش ۳۸ آیه است در آیه ۲۰ بنام حضرت تصریح کرده فرماید : ای خلیل من محمد. در آیه ۳۸ راجع به جامعیت قرآن فرماید : و پس از آنکه چنین سخن کند خدا عطا کند رسول خود را کتابی که در آن نامه های همه برگزیدگان خدای نوشته باشد. در آیه ۱۶ فصل ۱۴ یوحنا راجع به ابدیت فارقلیط می فرماید : و افا بت طالبن من بیی و حین پارقلیط بت

یبل لوخون (پس عمو خون هل ابد. و من از پدر خواهم خواست و او فارقلیط دیگری بشما (مردم جهان) خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند.

یکی دیگر از کتب وحیانی که از تحریف کمتری برخوردار است کتاب وحی کودک است که در ابتدا کمتر مورد توجه بود وقتی علمای یهود آنرا نامفهوم خوانده و از دسترسی عوام دور می ساختند ولی با توجه به پیشگوئیهای این کتاب که بوقوع پیوسته به وحیانی بودن آن پی می بریم. این کتاب آیاتی طبق حروف الفبای ابجد دارد که تعدادی از آنها بشارت دین آخرین است :

حرف اول : آتیا ام تا مزع بریاتا عابدا هدمتا بید بن ام تا. پس از این بیاید امت و گروهیکه جهان را متزلزل سازند و بدست پسر کنیزک خرابیها و خاموشیها پدید آید. امت نامبرده طبق آیات بعد , امت اسلامند و پسر کنیزک بزرگ رهبر آسمانی از دودمان حضرت اسماعیل فرزند هاجر و کنیز ساره می باشد. خرابیهایی که اتفاق می افتد خراب کردن قلعه های یهود مثل خیبر و سایر مکانهایی است که از او سرپیچی کردند.

در آیات بعد خصوصیتی از شخص موعود و کارهای او را ذکر می کند تا اینکه در حرف میم می فرماید : محمد کایا اما بایا دیطمع هو یا و یهی کللیا. محمد بزرگ و مقتدر , درخت برازنده , خواهش کرده شده و مورد غلبه و آرزومندی , فرونشاننده , نابود کننده آنچه بوده و اوست جمله و کل , وی تاج است , باری است بردوش. سه جمله آخر ترجمه هایی است از کلمه کللیا که توسط مفسرین یهود منقول است.

حرف نون : نهرا کد مطا ولات قص متیعبد قطاقاه و هواه خسف دالطا روشن کند چون برسد و بنشانند در زمین و بنشان قیامت برساند و جنگ کننده باشد و باشد از سفال و از گل بر آمده باشد. تفصیل این آیه چنین است که چوی شمع فروزان محمدی ظهور کند جهان بشریت را روشن کند و نهال سعادت و هدایت را در زمین بنشانند. دینش خاتم ادیان و تا انقراض جهان بر بشریت حکومت کند. مردی سلحشور و دلیر است که

با یاغیان بستیز و جمله آخر را گروهی مفسرین یهود چنین تفسیر کرده اند که : آن حضرت از میان اعراب برخیزد. حتی این کتاب مقدس درباره معجزه خارق العاده پیامبر اسلام شق القمر نیز بشارت داده است.

حرف صاد : صهیراء شاها و سباه و عرق بها و ها شاطا و شامعا. درنگ نمود ماه و از میان دو پاره شد و اطاعت نمود آنحضرت را و بهم پیوسته این معجزه در کتب دیگر نیز بشاراتی دارد. همچنین در کتاب وحی کودک اشاره ای به برازنده ترین شاگرد مکتب حضرت ختمی مرتبت می نماید که شایسته هر گونه کمال و سزاوار امامت و خلافت بلافصل آنحضرت گشته و بنیان کاخ رفیع اسلام را مستحکم می فرماید.

حرف فاء : قاما کودوا لاریا کریدا و ومیت ندا دیصمخ جریدا. ستاره ها یا برجها به طویله کشیده شدند و بروید کسی که سزاوار هر گونه کمال است و استوار کند بنیان را. همین بس که پیامبر اسلام به نقل شیعه و سنی فرمود : یوم غدیر خم افضل اعیار امتی. و همچنین : من کنت مولاه فهذا علی مولاه.

مجموعه این آیات و آیات دیگر کتب آسمانی که نام حضرت و یا نشانه های ایشان را ذکر کرده اند بلا استثناء اعتراف به ابدیت , جامعیت و خاتمیت آنحضرت دارند و ایمان انبیاء خود را از قبل به او و بشارت ظهور او را تصریح دارند. (پاورقی: توضیح بیشتر این آیات در کتاب بشارات عهدین آمده است و محققین مراجعه خواهند کرد.) در آیه ۸۱ آل عمران هم میثاق انبیاء سلف نسبت به رسول آخرین از قبل گرفته شده و آنان نیز بشارت ظهور او را به ملت و امت خویش داده اند که او از همه انبیاء و مخلوقات و ملائکه افضل است. مدعی معاصر این آیه را چنین توجیه می کند و می گوید :

در آیه ۷ و ۸ سوره احزاب آمده است : «و اذ أخذنا من النبیین و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و أخذنا میثاقهم غلیظا لیسل الصادقین عن صدقهم و أعدد للکافرین عذابا ألیما» وقتی که گرفتیم ما از نبیین میثاقیرا و از تو و از نوح و

ابراهیم و موسی و عیسی و از ایشان میثاقی غلیظ گرفتیم برای اینکه بپرسیم از صادقین از صداقتشان و برای کافران عذاب الیمی است. چون در این آیه از پیامبر اسلام نیز بمانند دیگر انبیاء اخذ میثاق شده است لذا در آیه ۸۱ آل عمران از او برای رسول آینده اخذ میثاق شده است.

پاسخ اینکه اولاً آیه ۸۱ آل عمران بهیچ وجه شامل پیامبر نیست زیرا موضوع دو آیه جدای از یکدیگر بوده و موضوع گرفتن میثاقی از انبیاء قبل است برای ایمان و نصرت به رسول آینده که از همه آنها برتر است و تنها شخصیت برجسته که از همه افضل است شخص حضرت رسول هستند و آیا از حضرتش برای خودش اخذ میثاق شده است و یا رسول بعدی از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاتر است که ایشان به او ایمان بیاورند؟؟ بنابراین اخذ میثاق در آیه ۸۱ اصلاً شامل حضرت محمد نیست زیرا موضوع اخذ میثاق و دلیل در دو آیه متفاوت است. در آیه احزاب دلیل اخذ میثاق پرسیدن از صادقین درباره صداقت آنهاست. یسئل الصادقین عن صدقهم. لکن در آیه ۸۱ آل عمران دلیل اخذ میثاق ایمان آوردن و نصرت به رسول آینده است «لتؤمنن به و لتنصرنه». آن میثاقی است با خدا که راستگو و راستکردار باشند و این میثاقی است با خدا که به اشرف مخلوقات ایمان آورند. ایندو قرارداد جداگانه با موضوع متفاوت و هدف مجزا می باشد و تنها کسی که علاقه دارد ایندو را بهم ربط دهد به موضوع اخذ میثاق توجه نمی کند. ثانیاً در آیه آل عمران «و منک» ندارد تا پیامبر اسلام را نیز در بر گیرد لکن در آیه احزاب با کلمه «و منک» به ایشان تصریح دارد.